خبر

بهنام صفوی درگذشت

• **گروه هنر:** بهنام صفوی، خواننده پاپ، بعد از مدت‌ها مبارزه با بیماری سرطان، روز گذشته دوشنبه ۲۳ اردیبهشت در بیمارستان میلاد اصفهان درگذشت.

بهنام صفوی در مقطع کارشناسی در رشته مهندسی عمران تحصیل کرده بود. او موسیقی را از دوران کودکی با ساز پیانو به صورت خودآموز آغاز کرد و سپس به فراگیری سازهای کوبه‌ای پرداخت.

بهنام صفوی در سال ۱۳۸۵ قطعه «تمنا» را منتشر کرد که مورد استقبال قرار گرفت و همین انگیزه‌ای برای تولید آلبوم اولش «عشق من باش» در سال ۱۳۸۸ شد.

«آرامش»، «فوق‌العاده» و «معجزه» دیگر آلبوم‌هایی است که از این خواننده پاپ به بازار عرضه شده است.

صفوی از سال ۱۳۹۲ دچار ضایعه مغز شده بود که با پیشرفت این بیماری در صبح ۲۹ تیرماه ۱۳۹۴ مجبور به عمل جراحی شد. حال بهنام صفوی بعد از عمل در ایران بهتر شده بود و حتی آلبوم جدید خودش به نام (معجزه) را هم منتشر و کنسرت‌ها و اجراهای زیادی را هم برگزار کرد.

همچنین چندین تک‌آهنگ را هم بعد از عمل خود منتشر کرد ولی در سال ۱۳۹۶ دوباره بیماری بهنام صفوی تشدید شد و این دفعه برای درمان به آلمان سفر کرد و از سوی مجید سمیعی در بیمارستان INI هانوفر آلمان تحت عمل جراحی دوباره قرار گرفت. صفوی پس از بهبودی شرایط جسمی به ایران بازگشت، اما دی‌ماه ۹۷ بار دیگر علائم بیماری در وی پدیدار و در بیمارستان بستری شد و در نهایت خواننده جوان پاپ کشورمان این بار نتوانست در مقابل بیماری تاب بیاورد.

کامران شیردل آثارش را به مرکز گسترش سپرد

• **گروه هنر:** کامران شیردل ضمن حضور در این «مرکز» و دیدار با مدیران این مجموعه، فیلم‌های مستند خود را به مرکز گسترش هدیه داد.

او ضمن ابراز خرسندی اظهار امیدواری کرد با همکاری این مرکز، امکان دیده‌شدن آثارش از سوی نسل جوان فراهم شود.

فیلم‌های مستند کامران شیردل که با بهترین کیفیت تحویل آرشیو مرکز گسترش شده است، عبارت‌اند از: تهران پایتخت ایران است، حماسه روستازاده‌ی گرگانی یا اون شب که بارون اومد، قلعه، مرواریدهای خلیج‌فارس- دُوبی، پیکان، بوم سیمین، ندامتگاه، آئینه‌ها، تنهایی اول و فولاد مبارکه.

بخشی از این آثار باارزش، مجموعه راش‌های کامران شیردل از انقلاب اسلامی ایران است که سال ۱۳۵۷ با فرمت سوپر ۸ از سوی این فیلم‌ساز فیلم‌برداری شده است.

شیردل از سال ۱۳۴۳ با ساخت مستند ۱۰دقیقه‌ای «آئینه‌ها» قدم به دنیای سینما گذاشت و در نیم قرن فعالیت، بیش از ۱۳۰ فیلم مستند مستقل، صنعتی و تبلیغاتی را تهیه و کارگردانی کرد. «صبح روز چهارم» و «دوربین» نیز عناوین دو فیلم سینمایی وی هستند که در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵ کارگردانی شده است.

عبید زاکانی؛ شاعر زبان و زمان

• **گروه هنر:** زبان در فراسوی رفتار آوایی و ارتباطی، جهان فکری ما را می‌سازد و در ژرفای حروف، کلمات و جمله‌های آن، عاطفه و احساس، نگرش و جهان‌بینی، زمانه و تاریخ و سبک و فردیت پنهان است. از این نظر شخصیت و توانایی شاعری عبید را می‌توان در زبانش یافت. او اگرچه در سرودن شعر مدحی و تفننی، وجه متعارفی از ظرفیت زبان را به نمایش می‌گذارد، اما آن‌گاه که دردهای اجتماع و زمانه آزارش می‌دهد، به افق‌های بلند طنز می‌رسد و رشته زبان را مانند موم به دست می‌گیرد و در آن تصرف می‌کند. در این صورت و به تناسب مضمون، کلامش هم مطنطن، فاخر و استوار می‌شود و هم نرم و بی‌پیرانه و ساختمند؛ نه تکلفی و تصنعی در آن پیداست و نه تکرار و ازدحام تصویرسازی. در روایت‌پردازی نیز همه ابزارهای فشرده‌گویی و روانی کلام را رعایت می‌کند آنچنان‌که گویی در همه این احوال به تجربه و حس خویش متکی است. پانزدهمین نشست از مجموعه درسگفتارهایی درباره عبید زاکانی در روز چهارشنبه، ۲۵ اردیبهشت ساعت ۱۶:۳۰ با سخنرانی علی‌اصغر ارجی با عنوان «عبید زاکانی، شاعر زبان و زمان» در مرکز فرهنگی شهر کتاب، واقع در خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش کوچه سوم برگزار می‌شود و ورود برای همگان آزاد است.

سیاست، جامعه و اقتصاد در گفت‌وگوی «شرق» با حسن نراقی

حذف صفرها از پول ملی یعنی تیر خلاص بر پیکر اقتصاد ایران

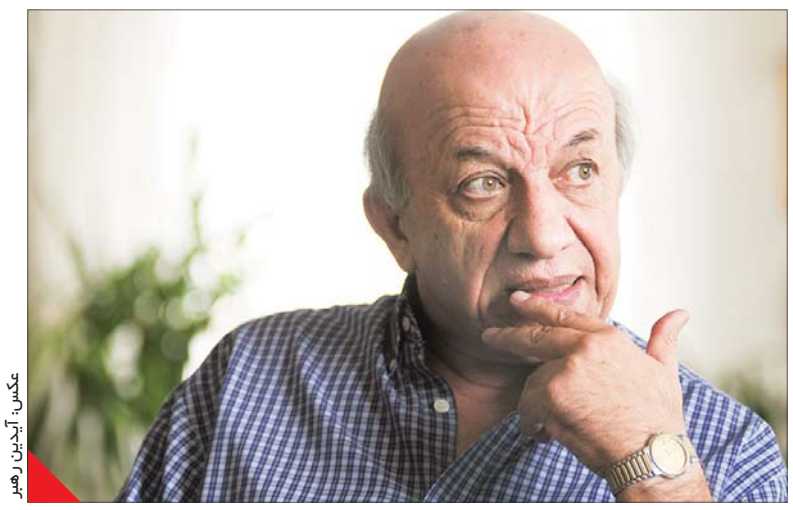

عکس: آیدین رهبر

پژمان موسوی: حسن نراقی شهرتِ اصلی خود را وامدارِ صراحت لهجه‌اش است؛ نوع نگاهی که او به جامعه و تحولات آن دارد با کمتر جامعه‌شناس و پژوهشگری قابل مقایسه است و همین هم هست که به آثار و نوشته‌های او رنگ «تفاوت» و «تازگی» می‌دهد. بیش از اینکه از دولت و ساختارهای تودرتوی روابط اجتماعی و اقتصادی آن انتقاد کند، از ما مردم انتقاد می‌کند و بسیاری از مسائل را ناشی از تضادِ حل‌ناشدنی دولت- ملت می‌بیند. بعد از کتابِ موفقِ «جامعه‌شناسی خودمانی» و چند کتاب دیگر، این روزها اثر تازه‌اش به نام «شرط بلاغ» از سوی انتشارات اختران راهی کتاب‌فروشی‌ها شده است. انتشار این کتاب و مسائلی که این روزها جامعه ایران با آنها دست‌وپنجه نرم می‌کند، بهانه‌ای شد برای گفت‌وگو با او که چند سالی هست حضوری در مطبوعات و خبرگزاری‌ها نداشته است.

نراقی در این گفت‌وگو هم وضعیتِ کنونی جامعه را از منظر خود تحلیل می‌کند و هم از دولت می‌خواهد طرح‌های به قولِ او غلط و بی‌اساسی مانند حذف چند صفر از پول رسمی کشور را به مرحله اجرا درنیاورد.

◣ جناب آقای نراقی! از آخرین گفت‌وگویی که با روزنامه‌ها و مجلات داشته‌اید چند سالی می‌گذرد و در این سال‌ها کمتر در مطبوعات حضور داشته‌اید. در این مدت جامعه ایرانی دچار تغییر و تحولات زیادی شده است و به‌ویژه فضای مجازی این امکان را فراهم آورده است تا نویسندگان و پژوهشگران آسان‌تر و بی‌واسطه با جامعه مخاطبشان ارتباط برقرار کنند؛ اما به نظر می‌رسد شما از این امکان بهره نگرفته‌اید. آیا علت خاصی دارد؟

حرف‌های شنیدنی خیلی گسترده نیستند. آدمی که کمی احتیاط می‌کند باید مواظب باشد زیاده‌روی نکند. این روزها همه دارند حرف می‌زنند و به من بیشتر از این نمی‌رسد! وانگهی از این حرف‌ها گذشته سن‌وسال هم کم‌کم نقش خودش را بازی می‌کند! کهولت و کاهلی یک‌جوری همکاری‌هایی با هم پیدا کرده‌اند. همان‌طورکه اشاره کردید، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی این روزها این امکان را فراهم آورده‌اند که همه درباره همه‌چیز اظهارنظر می‌کنند و همین عامل هم به نظر من نوعی اغتشاش را سبب شده است؛ اما از این فضا هم می‌توان به‌درستی بهره برد و با مخاطب ارتباط داشت. این روزها هر آدمی را که می‌بینید در هر سطحی یکی از این قوطی‌های دیجیتالی را در دست گرفته و به‌طوری باورنکردنی خودش را از هیچ خبرگزاری اسم‌ورسم‌دار و از هیچ دانشمند شناخته‌شده‌ای و از هیچ تحلیلگر معتبری کمتر نمی‌داند. ادعاهایی که بازده‌اش را هم در جامعه شاهدیم. خب واقعیت این است که این حجم گسترده اطلاعات که این عده به آن مباهات می‌کنند، لااقل من و شما می‌دانیم که اکثریت نزدیک به اتفاقشان پایه و اساس درستی ندارند. البته منکر نیستم پدیده عجیب و انکارناپذیری است و همه هم کم‌وبیش محکوم به همراهی با آن شده‌ایم؛ اما نمی‌توانم نادیده بگیرم که همین پدیده به‌گونه‌ای گویی همگان را به اغفالی مشترک رسانده که اکثریتی تصور می‌کنند یکباره واقف به اسرار شده‌اند. در سیاست که دیگر نگو و نپرس، در اقتصاد، در علم، در مسائل اجتماعی! و خب این پدیده را چه دوست داشته باشیم چه نه، به‌هررو یک انقلاب دیجیتالی به وجود آمده است که از سودهای رسیده به علاقه‌مندان و منتفعانش که بگذریم، تخریب‌هایش هم از هر انقلاب اتفاق‌افتاده دیگری کمتر نخواهد بود. نابسامانی‌هایش را هم پدید آورده و خواهد آورد. باید این را بپذیریم. بهترین مثال تضاد آثارش در همین سیلی بود که شوربختانه همین چند هفته پیش کشورمان را به عزا نشاند. همراه این عزاداری‌ها و فداکاری‌های واقعا مثال‌زدنی زن و مرد و پیر و جوان دولتی و غیردولتی، کم نبودند؛ حضور آنانی که عشق به ابراز وجود، عشق به شهرت، عشق به دانستن علت‌العلل هر پدیده‌ای بدون ابتدایی‌ترین دانش لازم را دارند، برای آن مناطق وضعیتی عجیب به وجود آورد. اینان آن‌چنان به تکاپو درآمده بودند که صدای مددرسانان واقعی در میان هیاهوی آنان اصلا شنیده نمی‌شد. چه سلفی‌ها که نگرفتند! چه بزرگان هنری و سیاسی و اجتماعی که به لباسشان گل و لجن سیل نمالیدند تا عکسی برای بسیاری از این رسانه‌های بی‌سوژه ارسال کنند! و اکثرا هم به ضمیمه یک گزارش‌گونه از بی‌کفایتی دولت و امدادگرانش برای مخاطب می‌فرستادند و به‌دلیل سابقه ذهنی مردم ما از دولت هم اتفاقا خریدارهای خوبی داشت. درست مثال یک فرصت طلایی زیر پوششی از دلسوزی برای مصیبت‌زدگان. در کمتر تحلیلی دیدم یا شنیدم که راوی کمی هم از بی‌سابقه‌بودن بلا حرفی به میان آورد. از کارهای انجام‌شده‌ای که حالا توسط هر گروه و ارگانی که بی‌انتظار و بی‌ریا انجام داده‌اند، سخنی به میان آورد؛ اما تقریبا با دقتی که خود من در این زمینه به خرج دادم، درصد بالایی از ریرتاژها فرقی نمی‌کند داخلی و خارجی، دولتی و حکومتی، کتبی و بصری باشد، درصد چشمگیرش بدون اغراق تعریفی از خودی بود و نیشگونی از طرف روبه‌روی مورد نظرش و در این وسط آنهایی هم که دستشان از معرکه کوتاه مانده بود، با همین شبکه‌هایی که ذکر خیرش رفت، چنان توقع مصیبت‌زده‌ها را در تعاریفی غیرواقعی از کشورهای غربی بالا بردند که خود این توقع درد آنها را به‌مراتب مضاعف‌تر کرد. شوخی نیست بیست‌واندی از استان‌های کشور مورد حمله بی‌سابقه طبیعت قرار گرفته و دولت هم مثل رفتاری که اکثر ما در مواقع بحران می‌کنیم، هول شده و دستپاچه شده است. فکر فردا را نکرده بارها گفته‌ام اگر بخواهید به دولت شک نکنید باید بپذیرید که این دولت یا هر دولت دیگری با ملت فرق زیادی ندارد. امید بی‌پایه می‌دهد، برای آینده وعده می‌دهد، مشکل مالی هم دارد؛ اما هنوز می‌خواهد صورتش را با سیلی سرخ نگاه دارد، تولیدش کم است اما انتظارش زیاد، تقریبا از همه کشورها روزهای تعطیلی بیشتری دارد؛ درست مثل خود ما مردم. نتیجه این می‌شود که شد و همه دست به دست هم دادند تا عمق فاصله حاصل از دولت‌ستیزی را با دولت عمیق‌تر کنند و خدا نیاورد آن روزی را که دودش به چشم همه برود.

◣ به نظر می‌رسد مواضع شما هم در وضعیت موجود کمی بدبینانه‌تر از همیشه شده است. آیا شما هم مثل بسیاری که پیش از این امیدوار بوده‌اند و اکنون ناامید، امیدی به بهبود فرایندها و وضعیت پیش‌رو ندارید؟

این روزها باورهای مردم اعتبار سابقش را از دست داده. این مردم به نظرم همان مردم ۱۰ سال پیش هم نیستند، باورشکنی تبدیل به هنجار شده، ادعاهای بی‌پایه و هوچی‌گری در هر سطحی از جامعه تبدیل به ارزش شده. نمی‌دانم؛ مثل اینکه دروغ آن قباحت سابق را ندارد. شاید هم حق با شما باشد؛ کمی بدبین‌تر شده‌ام اما من همیشه تعهدم این بوده که از عیب‌هایمان بگویم؛ که از خوبی‌هایمان سال‌ها بسیار گفته‌اند. بدتان نیاید؛ ادعاها روز به روز زیادتر می‌شود و عملکرد به‌دردبخور روزبه‌روز کمتر. مسئولان آموزش کشورمان هر روز آمار و ارقام دلچسب از فارغ‌التحصیل‌هایمان می‌دهند و از رشد جسمی و علمی نوباوگان شادمانمان می‌کنند و به موازاتش از قول همین‌ها درمی‌یابیم سن مصرف مواد مخدر دارد به سال‌های اولیه دبیرستان می‌رسد. وزارت علوممان از افزایش مقالات علمی‌مان خبر می‌دهد که چه رتبه‌های بالایی در جهان کسب کرده‌ایم اما از آن طرف می‌بینیم که این سیل بنیان‌کن همین فارغ‌التحصیل‌های نه چندان مجهز به مهارت‌های لازم به صورت یک لشکر بی‌کار اساس اجتماعی میهن‌مان را به هم می‌زند. بقیه مسئولان هم هر کدام به سهم خود در حوزه خود هر آنچه از دلبری می‌دانند در ارائه آن کمترین تردیدی روا نمی‌دارند. ضمن اینکه بعضی مواقع هم حرفشان درست از آب در می‌آید. اما حاصلش در اجتماع پهناور سرزمینمان چیست؟ در یک فاصله یک‌هفته‌ای در دو کلان‌شهر کشور در تبریز و تهران در دو مسابقه فوتبال دو فاجعه پی‌درپی اتفاق افتاد که خودتان حتما می‌دانید؛ گفتند صدها مجروح و حتی یک کشته داد. خجالت‌آور است! تازه این ورزشمان است؛ تجسم کنید اگر مثلا اسکناس یارانه‌ای پخش می‌کردند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ هر نتیجه‌ای که می‌خواهید بگیرید اما در این باور من نمی‌توانم تنها بمانم که این رفتارها منتج از همین آموزش‌های وزارت آموزش و پرورش و مسئولان و مربیان آن است، منتج از همین وزارت ورزش است و... .

تقریبا همه به‌نوعی نگرانی گرفتار شده‌ایم که قبلا و به این شدت هرگز نداشتیم. حالا به هر دلیلی دشمنی با کشورمان به حداکثر رسیده و وضع اقتصادی ما خوب نیست؛ البته شاید من هم به نوبه خود از آن دسته آدم‌هایی باشم که مطمئنم از این بحران عبور خواهیم کرد اما به هر روی امروزمان چنین است

◣ اگر بخواهیم کمی ریشه‌ای‌تر به ماجرا نگاه کنیم، آیا این مشکلی نیست که کم و بیش در سایر بخش‌ها هم وجود دارد و اختصاص به یک وزارتخانه و سازمان ندارد؟

متأسفانه دست روی هر یک از سازمان‌هایمان که بگذاریم به نتیجه دلخواه نمی‌رسیم. ببینید؛ مدیری که توانایی‌اش برای شغلی که اشغال کرده، کافی نباشد، خود حضورش دردسرآفرین است. همین مدیر اگر هیچ کاری نکند و فقط امتیاز شغلش را بگیرد، از هر حرکتی برای مردم مفیدتر که چه عرض کنم، کم‌ضررتر خواهد بود. اما اشکال در اینجاست که آن روحیه برتری‌جویی، آن روحیه جلب توجه که تقریبا در همگان هم یک امر بسیار طبیعی محسوب می‌شود، سبب می‌شود که این دوست ما نتواند جلو حرف‌زدن‌های بیجایش را بگیرد. آدم بدی نیست اما نمی‌تواند ساکت بنشیند. به محض اینکه فرصت و تریبونی به دستش رسید، حرف‌های بزرگ می‌زند تا توجه‌ها را به خودش جلب کند. جای پایتخت را می‌خواهد عوض کند، یک‌دفعه به فکر می‌افتد دریای خزر را به اقیانوس هند گره بزند و لابد در دریاچه‌های بین راه ماهی پرورش دهد یا وقتی سرنوشت اسکناس محترم و رایجمان به این فضاحت می‌کشد، برخی نوابغ اقتصادی‌مان تصمیم می‌گیرند صفرهایش را حذف کنند و رشد اقتصادی را یک‌شبه به کشور بازگردانند!

◣ چندسالی هست که بحث حذف سه یا چهار صفر از واحد پول ملی کم و بیش در سطوح کارشناسی و دولت مطرح است اما به نظر می‌رسد این روزها این موضوع از سوی دولت جدی‌تر گرفته شده و دولت به دنبال راهکاری برای اجرا و عملی کردن آن است. شما با این کار مخالفید؟

صددرصد! هیچ دلیل عقلانی برای آن، آن هم در این مقطع حساس زمانی نمی‌بینم و پیش‌بینی هم می‌کنم این کار در نهایت عملی نخواهد شد؛ اگر هم با لجبازی عملی شود جز آبروریزی هیچ حاصل دیگری نخواهد داشت.

◣ چرا؟

برای اینکه جامعه امروز بنا بر بسیاری از دلایلی که تقریبا همه ما می‌دانیم، جامعه تب‌آلوده‌ای شده. جامعه تب‌دار را نباید حتی‌الامکان تحریک کرد. هر حرکت تندی می‌تواند و قطعا خواهد توانست به او شوک بدهد. این روزها، روز زیر ابرو درست‌کردن نیست.

◣ می‌دانید که کارشناسان و دولتمردان در بحث حذف چهار صفر از واحد پولی ملی، بیشتر روی جنبه اقتصادی آن کار کرده‌اند و کمتر کسی از منظر اجتماعی این موضوع را نقد و بررسی کرده است. حالا که صحبت‌های پراکنده‌مان به اینجا کشید، شاید مناسب باشد تا جنبه‌ای مخالفتان را از منظر اجتماعی و جامعه‌شناختی برای ما تشریح کنید؛ به‌ویژه که می‌دانیم شما سال‌ها تجارب مدیریتی و تجاری را هم در پس‌زمینه پژوهش‌های اجتماعی‌تان در کارنامه خود دارید و می‌توانید از هر دو زاویه به ماجرا نگاه کنید.

ببینید وقتی از حوزه اجتماعی صحبت می‌کنید، یادتان باشد که کمتر شاخه‌ای از علوم و فنون را می‌توانید سراغ بگیرید که با این حوزه غیروابسته و بیگانه باشد؛ پس توضیح واضحاتی خدمتتان ارائه کنم که پاسخم یک پاسخ علمی برپایه اقتصاد نیست. ولی خوب همان‌طور که اشاره کردید، تجربه چندین دهه از عمرم را هم نمی‌توانم با تواضعی ساختگی نادیده بگیرم. خدمتتان عرض می‌کنم همه می‌دانیم کشور این روزها دچار وضعی شده که بی‌تعارف در این چند دهه گذشته نبوده است. حالا اسمش را بحران یا غیربحران بگذارید، در اصل مسئله تغییری ایجاد نمی‌کنید. تقریبا همه به‌نوعی نگرانی گرفتار شده‌ایم که قبلا و به این شدت هرگز نداشتیم. حالا به هر دلیلی دشمنی با کشورمان به حداکثر رسیده و وضع اقتصادی ما خوب نیست؛ البته شاید من هم به نوبه خود از آن دسته آدم‌هایی باشم که مطمئنم از این بحران عبور خواهیم کرد اما به هر روی امروزمان چنین است. عرض کردم در شرایط ملتهب نباید دست به تغییرات اساسی زد. جامعه ما امروزه به‌صورت یک پیکر قوی‌هیکل اما بی‌رمق و ملتهب درآمده است. خیل جوانان بی‌کار و درعین‌حال دیپلم و لیسانس به دست از یک طرف و از آن‌طرف نمایش افسانه‌ای و عریان رفاه و ثروت و عشرت فرزندان ژن‌های دستچین‌شده اما خوب، اتومبیل‌های به رخ کشیده شده و در یک کلام معیشت غیرعادلانه حاکم بر کشور. حالا اگر سیل و زلزله‌ای هم به‌عنوان مکمل این تراژدی به وقوع بپیوندد، همان‌طور که متأسفانه پیوسته می‌پیوندد، مردم را عاصی‌تر می‌کند؛ به‌ویژه جامعه جوان را. اینها همه حاصل ایجاد همان چنددستگی‌ها در کشور است که به سطوح پایین رسوب کرده و پیش‌بینی می‌کنم اگر فکر عاقلانه‌ای برای آن نشود، به طرف وخیم‌ترشدن هم خواهد رفت. در ماجرای فوتبال، در ماجرای قتل این روحانی تنها مسئله‌ای که لااقل به گوش من نخورد، یک ارزیابی از علت وقوع بود؛ حداقل به‌منظور جلوگیری از تکرار این ماجرای زشت. اما فرصتی بود که همه بزرگان تریبونی در دست بگیرند و دربه‌در به دنبال مقصری طبعا از جبهه روبه‌رو بگردند.

◣ فکر می‌کنم بحث کمی منحرف شد برگردیم به موضوع حذف صفر از اسکناس.

بله کاملا حق با شماست اما می‌خواستم خطاب به مسئولان کشورم بگویم که ای عزیزان! مسئولان! آقایان وزرا و اجرائی! آقایان وکلا! این حوادث فوتبال و تروری که برایتان یادآوری کردم، فقط می‌تواند بیانگر یک زخم کوچک و ظاهری کار باشد اما باطنا نشانه‌ای از وجود عفونتی بزرگ‌تر است که در لایه‌های پنهان جامعه جا خوش کرده. سوگند یاد می‌کنم که فقط از راه دلسوزی می‌گویم اینها عصیان‌های اشباع‌شده است. هشدار می‌دهم خطرناک است. این تن تب‌دار را بیش از این تحریک نکنید و آزمون‌وخطاهای علمی خودتان را برای خودتان نگه دارید. با دوستان قابل اعتمادتان که با طرح حذف این صفرها موافق نیستند، در همان محدوده فکری خودتان بیشتر صحبت کنید. شاید تعدادی از آنان هم مثل من معتقد باشند که آگاه یا ناآگاه این پوست خربزه‌ای است که اگر هم خودتان به عواقب وخیم آن آگاهی ندارید، زیر پایتان گذاشته‌اند. اصلا چرا پرده‌پوشی کنیم و از پیگیران اصلی طرح به طور جدی نخواهیم تا اگر امیدوارانه ریگی از هر نوعش به کفش ندارند، توضیح و استدلال و سوابق تجربی خود را در این حوزه پشتوانه طرحشان کنند و مهم‌تر از آن مسئولیت عواقب اجرائی‌شدن این طرح را رسما بپذیرند و به مردم اعلام کنند. من شخصا باور دارم این یک تیر خلاص است بر پیکر اقتصاد واقعا مشکل‌دار ما.

◣ اما آقای نراقی، بالاخره این موضوع تجربه‌های مشابهی هم در برخی از کشورها دارد و عموما هم حذف چند صفر برای همه آنها منفی نبوده و دستاوردهایی هم به دنبال داشته است. راجع به تجربه این کشورها چه می‌گویید؟ آیا این تجارب از اساس قابل‌تعمیم به ایران نیست؟

من نگفتم که کلا برای ایران مناسب نیست. بالاخره روزی اقتصاد این مملکت ثروتمند بهبود پیدا می‌کند و زعمای قوم آن روز مجبور می‌شوند فکری برای این صفرها بکنند اما معتقدم و به جد هم معتقدم که امروز و امروزها اقدام برای اجرای این طرح سمی است که به‌عنوان دارو به این اقتصاد نزار ما می‌خورانند. من از این طرح با سلیقه و تجربه خودم واهمه دارم که پس از اجرای این طرح این زلزله پدیدآمده را چه کسی می‌خواهد مدیریت کند. مگر تعهد دلار تک‌نرخی را یادتان رفته؟ که قرار بود از صبح فردای اعلامش به همه و به هرکس هرچقدر خواست بدهند. مگر نتیجه‌اش جز تأیید و اذعان خود دست‌اندرکاران از به‌هدررفتن میلیاردها دلار پول این ملت بینوا نبود؟ مردم اعلام‌کننده طرح را از تلویزیون‌هایشان دیدند ولی هیچ‌وقت لااقل اعلان رسمی نشد که این طرح نبوغ‌آمیز از طرف چه کسی مطرح شده و پرتقال‌فروش اصلی به کجا رفته؟ در طرح حذف این صفرهای به اسکناس‌هایمان چسبیده هم اول ما باید ببینیم که اصلا این صفرها در این سال‌ها چگونه و به چه دلیلی به وجود آمده‌اند؟ عامل به وجود آمدنشان چه بوده؟ و آیا آن عوامل از بین رفته‌اند؟ و شمای اجراکننده و پیشنهاددهنده این اطمینان را دارید که صفرها را بعد از حذف می‌توانید کنترل کنید که برنگردند؟ یا باید یکی دو سال دیگر شاهد بازگشت این صفرها باشیم؟ آخر یعنی شما در این حد مانده‌اید که نمی‌دانید با تورم سالانه نزدیک به دو برابر کسی دست به این اقدام‌های مشعشعانه اقتصادی نمی‌زند. یعنی شما واقعا نمی‌دانید؟ و اما پاسخ شما راجع به کشورهایی که این روش را اجرا کرده‌اند. حضور ذهن روشنی در این مورد ندارم اما تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند می‌توانم نمونه‌های موفقش؛ ایتالیا و آلمان بعد از جنگ جهانی دوم را به یاد بیاورم و بعدش همین همسایه‌مان ترکیه را اما یادمان نرود که در ترکیه، تورگوت اوزال و بعدش هم جانشینانش بودند که در ادامه راه او اول تورم افسارگسیخته ترکیه را با تولید و از آن مهم‌تر مهیاکردن بستر تولید مهار کردند و بعد صفرها را برداشتند. واقعا به این سادگی‌ها نبود که دوستان فکر می‌کنند. اما از کشورهای ناموفق در اجرای این طرح زیمبابوه را هم داشتیم که گویا ۱۲ تا از صفرهایش را برداشت یا نیجریه و همین ونزوئلا و فراوان از همین نوع کشورها. من نمی‌خواهم کشورم به سرنوشت موزامبیک گرفتار شود! نه! برازنده نیست. عزیز من پیاز، گوشت و مواد خوراکی همین تا یکی دو ماه پیش نصف قیمت امروز بود؛ شما تضمینی می‌دهید که شش ماه دیگر حتی همین قیمت‌های امروز را حفظ کنید؟ آن‌هم با این شرایط واقعا ناجوانمردانه تحریم‌ها؟ با این محاصره سیاسی؟ با این وضع مالی دولت و... به صراحت می‌گویم بحران را با بحران نمی‌شود برطرف کرد همان‌طور که الان وقت عوض‌کردن پایتخت هم نیست. باور کنید بازی با آتش است، نکنید!

◣ آیا می‌توان از جمع‌بندی اظهاراتتان این‌گونه نتیجه گرفت که اقداماتی این‌چنین بیشتر یک مسئله انحرافی برای فرار از یک مسئله اصلی‌تر است؟ منظورم شرایطی است که شما هم به آن اشاره کردید.

واقعا فکر نمی‌کنم دسیسه‌ای در کار باشد؛ منتها خب این دولت است که گویا همیشه با رفتارش و گاه با اغراق‌هایش و با وعده‌های بی‌موردش اعتماد مردم را از دست داده. من سال‌هاست که از دولت‌ستیزی مزمن مردم گله می‌کنم. خیلی نتیجه بدی دارد. اصلا فکر می‌کنم یکی از دلایل اصلی نابسامانی‌ها و شرایط امروزمان هم همین دولت‌ستیزی ما مردم باشد.

◣ دولت‌ستیزی به معنای عام مدنظرتان است؟ چون حداقل این دولت با حمایت همه‌جانبه مردم روی کار آمد و کم‌کم به دلایلی که همه می‌دانیم، اعتماد بخش زیادی از حامیانش را از دست داد.

من فقط بدون اینکه انگشت اشاره‌ام به یک دولت مشخص باشد می‌گویم دولت فقط کافی است دو یا سه روز همین خدمات به قول خیلی‌ها ناکافی را از ما دریغ کند. همین مأموران شهرداری‌ها را، همین کادر پزشکی را، نگهبانان حافظ خطوط ارتباطی را، فقط سه روز از کار معاف کند، آن وقت معلوم می‌شود که دولت یعنی چه؟ فقط تجسم کنید پلیس راهی در جاده‌ها نباشد! خدا آن روز را ندهد، چه کشت و کشتاری راه می‌افتد. اجازه بدهید یک سؤال اساسی بسیار ساده و ملموس از شما بکنم؛ مردمی که درصد لااقل قابل‌تأملشان همین چند روز پیش برای یک سودجویی واهی چندده هزار تومانی با یک خبر تأییدنشده با آن اتومبیل‌های اکثرا چندصد میلیونی‌شان آن فضاحت رفتاری را در ایستگاه‌های پخش بنزین به بار آوردند، جماعتی که برای تعطیلات نوروزی‌شان آمادگی دارند این تعداد قربانی برای جاده‌های کشور تقدیم کنند، جماعتی که هنوز لابد گمان می‌کنند خط‌کشی کف خیابان برای تزئین به کار می‌آید، واقعا اگر یک دموکراسی دست‌نخورده تحویلشان دهند با این دموکراسی می‌خواهند چه کنند؟ حرفم تلخ است؛ شاید هم برای خیلی‌ها ناگوار باشد اما صمیمانه درباره آن فکر کنید... .

نگاه

یادداشتی بر رمان «کوچه مرجانی‌ها»

و درد مشترک ترک‌شدگی

شیوا مقانلو

• رمان «کوچه مرجانی‌ها» حکم یک آلبوم کلامی و واژگانی را دارد؛ آلبومی که همراه راوی در میان‌سالی‌اش نشسته‌ایم و ورق می‌زنیم و از خلال عکس‌های کودکی و نوجوانی او به گذشته برمی‌گردیم؛ گذشته‌ای که صرفا شخصی نیست، بلکه بخشی از تاریخ تهران است و در آن، روزگار جنگ و آدم‌های درگیر جنگ را می‌بینیم که اگرچه شاید خانه‌هایشان مستقیما در جنگ ویران نشده، اما زندگی‌هایشان به‌واسطه آن دوران پرآشوب و تحولات کشور دستخوش تغییر شده است. شاید هم برای این آدم‌ها جنگ بهانه‌ای است که آشوب‌ها و تحولات درونی‌شان را پشت آن پنهان کنند. شاید اگر جنگ هم نمی‌شد، این پسرها و مردها در جنگ شهید و فراری نمی‌شدند، باز هم چیزی از تنهایی زن‌های داستان و دنیای تنهایی‌شان کم نمی‌شد. «کوچه مرجانی‌ها» یک آلبوم واژگانی کاملا زنانه است و راوی زن از ما می‌خواهد به‌عنوان یک زن به این آلبوم نگاه کنیم. تمام عکس‌هایی که در طول رمان می‌بینیم عکس‌هایی است که از دوربین زن‌های مختلف گرفته شده؛ زن‌هایی در دو رده سنی که یا نوجوان و جوانند (شکوفه و راوی و نگار) یا مادرهای آنها. این مادرها از جهاتی بسیار به‌هم شبیهند؛ مادرهایی غریب که مخاطب را وادار به قضاوت می‌کنند، چراکه با دید سنتی بیشتر ما (که خودخواهانه متوقعیم مادر دربست مال ما باشد) متفاوتند و اتفاقا می‌شود آنها را مادرهای سنتی خیلی خوبی ندانست. مادرهایی هستند که در درجه اول به خودشان اهمیت می‌دهند و اگر وقتی ماند، به دخترهایشان و از این منظر زندگی راوی (ستاره) و نگار بسیار به‌هم شبیه است و همین مادربودن/ نبودن است که به‌تدریج رازی در داستان می‌تند: مادر نگار برای گذران زندگی حتی از دخترش مایه می‌گذارد، برعکس مادر راوی که زن قدرتمندتری است. در این جهان زنانه، جنگ می‌تواند برای نبودن مردها بهانه باشد. احمد (همسر شکوفه) مطلوب‌ترین این مردهای توأمان حاضر/ غایب است که در اوج عاشقی به جنگ می‌رود، به‌سوی عشقی دیگر و بهایش را هم می‌دهد؛ یعنی او هم همسرش را تنها می‌گذارد. کیوان (عشق اول و آخر راوی) هم از ترس جنگ می‌گذارد و می‌رود. مردهای زندگی مادرها هم ماندنی نیستند و آنها هم به دلایل خودشان می‌روند. نکته ظریف در شخصیت‌پردازی مردها این است که حتی اگر خودشان می‌ماندند زن‌ها طردشان می‌کردند. انگار خود این زن‌ها به حفظ جهان یکسر زنانه‌شان بی‌میل نیستند: شاید حتی اگر کیوان هم مهاجرت نمی‌کرد و کنار راوی می‌ماند، برای مدت طولانی قابل‌تحمل نبود و برایش مثل رضا می‌شد: همسر راوی، مردی بسیار متوسط و معمولی که برای زندگی اجتماعی و عادی سنتی ایدئال است و احتمالا می‌تواند برای هر زن دیگری به‌جز راوی- یعنی زنی نویسنده و هنرمند با فرازوفرودهای روحی- مقبول و دوست‌داشتنی باشد، اما برای راوی که از غذای روحی عاشقانه‌ها تأمین می‌شود کافی نیست. درواقع آنچه این عاشقانه‌ها و فرازوفرود را به راوی می‌دهد، نبود کیوان است و نه بود رضا. شاید اگر جای این دو عوض می‌شد، راوی هم هرگز نویسنده و هنرمند نمی‌شد. او در انتهای یک مسیر رفته، تنها فکر می‌کند که مسیر نرفته اتفاقات بهتری داشت و این تمام جهان داستان زنان رمان «کوچه مرجانی‌ها»ست؛ جهانی سرشار از زنانه‌بازی که مردها به آن راهی ندارند و اگرچه بودن آنها دلنشین است و شادکننده و البته همراه با حمایت، اما در نهایت زن‌ها در زنانگی ناب خودشان -چه در تنهایی و چه در جمع- دژی دور خود کشیده‌اند که مردها از ورود به این خانه‌بازی بزرگ و واقعی و غمناک محرومند. اساسا وقتی با یک زن نویسنده زن روبه‌رو هستیم که برای روایتش راوی اول‌شخص انتخاب کرده و آن راوی نیز یک دنیای زنانه را توصیف می‌کند، سخت است به‌عنوان یک منتقد بین راوی، نویسنده خط فاصله بکشیم. نگاه حرفه‌ای این است که چنین مرزی بگذاریم، اما در این رمان انگار خود نویسنده ما را راغب می‌کند التهابات درونی جوانی او را در پوست راوی‌اش دنبال کنیم. نویسنده «کوچه مرجانی‌ها» خودش دورانی از تهران را تجربه کرده و همین بی‌واسطگی است که بیانش را با این قلم محکم و ساده، تأثیرگذار و باورپذیر می‌کند تا مخاطب هنگام خواندن حس کند دقیقا در آن زمان و کوچه زندگی کرده و بعد مجبور به ترکش شده است. نهایت آنکه درون‌مایه «کوچه مرجانی‌ها» ترک‌شدن و ترک‌کردن است و شاید کیوان مهم‌ترین مهره این صحنه باشد که کمترین حضور فیزیکی را دارد و البته بعدها خودش از سوی فرهنگ، کشور و مردم دیگری طرد/ ترک می‌شود. در این شطرنج زن‌ها و مردها چندان مشخص نیست و دیگر اهمیتی هم ندارد کی اول‌بار صحنه را ترک کرد یا سبب شد تا دیگری ترک کند: تصمیم نهایی این است که ترک‌شدن باید اتفاق بیفتد. البته این درون‌مایه، جدید نی